یاد کردی از شهید محمدرضا تورجی‌زاده، مداح دلسوخته‌ای که اردیبهشت ۶۶ آسمانی شد

نام حضرت فاطمه همواره بر لبان فرمانده گردان یازهرا جاری بود

■ احمد محمدتبریزی

شهید محمدرضا تورجی‌زاده مانند دیگر شهدای دفاع‌مقدس، با توجه به معنویات و اخلاقیات در زندگی‌اش به انسانی مخلص و خاص تبدیل شده بود. هنوز همرزمان شهید تورجی‌زاده سوز صدای او را هنگام مداحی و بردن نام حضرت فاطمه زهرا(س) به یاد دارند. فرمانده گردان یا زهرا(س) لشکر امام حسین(ع) ارادت ویژه‌ای به مادر سادات داشت و در مداحی‌هایش نام ایشان را زمزمه می‌کرد. شهید تورجی‌زاده ارادت قلبی ویژه‌ای به امام زمان(عج) داشت و هر هفته برای خواندن نماز امام زمان(عج) از دارخوین تا جمکران می‌رفت. ارادت شهید به اهل بیت(ع) در تمام طول زندگی‌شان جاری و ساری بود و تأثیر عمیقی بر رفتار و منش‌شان داشت. به مناسبت شهادت ایشان در ۵ اردیبهشت ۱۳۶۶ نگاهی به زندگی و دوران رزمندگی شهید تورجی‌زاده انداختیم که در ادامه می‌خوانید.

■■■

■ روزهای نوجوانی

شهید محمدرضا توراجی‌زاده در سال ۱۳۴۳ در اصفهان به دنیا آمد. شرایط خانوادگی‌اش به‌گونه‌ای بود که از همان دوران کودکی محمدرضا جذب مسائل دینی و مذهبی شد. از همان زمان تحصیل در کنار درس خواندن در مغازه پدر نیز کار می‌کرد. پدر به خاطر علاقه مذهبی، پسرش را برای مقطع راهنمایی در مدرسه مذهبی احمدیه ثبت‌نام کرد. سال ۱۳۵۶ مصادف شد با رفتن محمدرضا به مقطع دبیرستان. مادر شهید خاطره روزی را که برای ثبت‌نام محمدرضا رفته بودند، چنین تعریف می‌کند: «روزی که برای ثبت‌نام رفتیم، با دیدن بچه‌های آن مدرسه نگران شدم! چندتایی گوشه‌ای ایستاده بودند و لای انگشت‌هایشان سیگار بود! چندتایی هم به تقلید از گنده‌لات‌ها لباس پوشیده بودند. وسط راه پشیمان شدم و گفتم ممد، مامان، اینجا به درد تو نمی‌خوره. بیا تا بریم یه جای بهتر! آخه اینجا کجاست که تو میخوای بیای؟ این هم شد مدرسه؟ قراره یه مشت لات و لوت همکلاس تو باشن؟ گفت مامان اینقدر نگران نباش. آدم باید خودش سالم باشه. شاید با کمک مدیر تونستیم یه کارایی بکنیم. حتی اگه یکی از اینها رو هم از جاده انحراف بیرون بکشیم، همین برای ما کافیه. ۱۴ سال بیشتر نداشت، اما به اندازه یک مرد ۳۰ ساله می‌فهمید. گفتم خدا کنه همین باشه که تو میگی.» شهید تورجی‌زاده مداحی و روضه‌خوانی را در دبیرستان هاتف با دعای کمیل آغاز کرد. شب‌های جمعه در جمع دانش‌آموزان زیباترین مناجات را با خدای خویش داشت.

■ عشق به لباس پاسداری

خیلی زود قیام‌های مردمی علیه رژیم پهلوی بالا گرفت. محمدرضا از طریق خواهر بزرگ‌ترش با انقلاب آشنا شد. محمدرضا از طریق دوستان مدرسه، با چند نفر از جوانان انقلابی و روحانی دیگر نیز آشنا شد. این جوانان کانونی را در مسجد ذکرالله، واقع در خیابان چهارباغ پایین اصفهان تشکیل داده بودند و به فعالیت‌های انقلابی می‌پرداختند. برخی از آنان مانند شهید اصغر امین‌الرعایا و شهیدرضا کفایت در جنگ تحمیلی به شهادت رسیدند. آنها عکس‌ها، اعلامیه‌ها و نوارهای امام خمینی (ره) و دیگر رهبران انقلاب را تکثیر و توزیع می‌کردند، جلسات مذهبی برپا کرده و یا در این مجالس شرکت می‌کردند. سال ۱۳۶۱ به جبهه عزیمت کرد و در تیپ نجف اشرف به خدمت مشغول شد و در چندین عملیات بزرگ شرکت کرد. شهید تورجی‌زاده عشق زیادی به پوشیدن لباس رزمندگی داشت و شهید حسن عزیزالهی این عشق را چنین توصیف می‌کند: «محمدرضا می‌گفت من از اینکه در این لباس هستم، احساس غرور می‌کنم. من تعجب کردم که غرور صفت خوبی نیست و چرا شهید تورجی‌زاده چنین لفظی را به کار می‌برد. برای همین بعداً از او پرسیدم، منظورت از احساس غرور چیست؟ پاسخ داد از اینکه لباس سپاه پوشیده، برای اسلام و قرآن می‌جنگم و دارم وظیفه الهی خود را انجام می‌دهم، احساس سربلندی و غرور دارم.» شهید تورجی‌زاده پس از عزیمت به جبهه در جمع رزمندگان به مداحی و نوحه‌سرایی پرداخت و بسیاری از رزمندگان جذب نوای گرم و دلنشین او می‌شدند و در وصیتنامه‌های خود تقاضا داشتند، در مراسم هفته آنها محمدرضا دعای کمیل را بخواند. همرزمانش می‌گویند که کمتر مداحی را مثل او دیده بودیم، او عاشق حضرت زهرا(س) بود و هنگام شهادت ترکش به پهلو و بازوی او اصابت کرد. علاقه و تقاضاهای رزمندگان باعث شد او هیئت گردان یا زهرا (س) را تأسیس کند که هر دوشنبه در جبهه در محل گردان و در هنگام مرخصی در اصفهان برگزار می‌شد. شهید تورجی‌زاده به نماز اول وقت اهمیت فراوانی می‌داد و قرآن کریم را بسیار تلاوت می‌کرد؛ همیشه دو ساعت قبل از نماز صبح به راز و نیاز می‌پرداخت. صدای گریه‌هایش گاهی موجب بیدار شدن دیگران می‌شد. این عبادت و راز و نیاز با معبود تا طلوع آفتاب ادامه داشت.

■ اخلاص و معنویت

بنا به صحبت‌های دوستان و همرزمان شهید، او خیلی به مسائل معنوی علاقه داشت و همیشه سعی داشت که اعمالش با اخلاص باشد. محمدرضا می‌خواست همه را به این سمت سوق دهد. دوست داشت همه را به سعادت برساند. بزرگ بود، بزرگ هم فکر می‌کرد و همت بزرگی هم داشت. محمدرضا برای نماز اهمیت زیادی قائل بود. آن را با مقدمات، آداب و مستحبات انجام می‌داد و بعد از نماز مشغول تعقیبات می‌شد. از همان دوره نوجوانی سعی می‌کرد نماز را اول وقت و به جماعت بخواند. هنگامی هم که به جبهه عزیمت نمود، همیشه و هر جا بود، نماز جماعت را برپا می‌کرد. همرزم شهید، حسین صانعی، درباره ملزم بودن به برپایی نماز جماعت شهید می‌گوید: «در جبهه هر شب نماز باشکوهی در مسجد اردوگاه عرب برگزار می‌شد، اما به دلایل امنیتی که امکان داشت از طرف دشمن شناسایی و مورد هدف قرار بگیریم، ظهرها نماز جماعت برگزار نمی‌شد. تورجی‌زاده از اینکه نماز را به صورت فرادی می‌خواندیم، ناراحت بود؛ بنابراین پیشنهاد داد که داخل هر چادر یک نفر از بچه‌ها امام جماعت شده و نماز جماعت برگزار شود. خودش هم با وجود اکراهی که داشت امام جماعت گروهان ذوالفقار شد تا نماز جماعت برقرار شود. به فکر درست کردن یک مسجد در محوطه گردان بود و می‌گفت برای نماز جایی را باید تهیه کنیم تا کسی از آن عبور نکند و قداستش هم حفظ شود. با شوهرخواهرش نقشه مسجد را کشیدند و با مقداری مصالح و پوکه‌های توپ مسجدی درست کرد. خودش هم برای آوردن مصالح کمک می‌کرد و هر روز کارگران را با تویوتا می‌آورد و بالاخره آنقدر تلاش کرد تا مسجد درست شد.»

■ تبعیت از فرمانده و رهبر

اطاعت عجیبی از فرماندهی داشت. همیشه تکه‌ای از وصیتنامه شهید چمران را به بچه‌ها گوشزد می‌کرد و می‌گفت: «تندتر از امام(و ولایت فقیه) نروید که پایتان خرد می‌شود. از امام هم عقب نمانید که منحرف می‌شوید.» همیشه تأکید داشت حول یک محور بروید. یک مثال نظامی هم می‌زد و می‌گفت: «ببینید، شب‌ها که می‌رویم رزم شبانه یک بلدچی جلوی ستون است. فقط او راه را می‌شناسد، بقیه افراد حتی فرمانده، پشت سر هستند. این بلدچی راه را رفته و برگشته است. اگر تندتر از او حرکت کنیم، روی مین می‌رویم. اگر همه عقب بمانیم، یا اسیر می‌شویم یا کشته. ما الان در کشورمان یک بلدچی داریم که همه باید پشت سر او باشند؛ او کسی نیست جز رهبر عزیز ما.» محمد در وصیتنامه‌هایش هم به این نکته اشاره کرده بود: «عزیزان، امام را همچون خورشیدی دربربگیرید و به دورش بگردید. از مدار او خارج نشوید که نابودیتان حتمی است.» شهید تورجی‌زاده در نوار مصاحبه‌ای گفته است که آخرین پیام من این است که قدر امام و ولایت فقیه را داشته باشید. خداوند می‌گوید اگر شکر نعمت کردید، نعمت را افزون می‌کنم. اگر هم کفران نعمت کردید، از شما آن را می‌گیرم. شکرگزاری از خدا فقط دعا به امام نیست، بلکه اطاعت از فرمان‌های اوست. قدر امام را بدانید. مواظب باشید دل امام به درد نیاید و خدای ناکرده از ما به امام زمان(عج) شکایت نکند. ما براساس نیازی که به اسلام داریم، باید تلاش کنیم. اسلام به ما هیچ نیازی ندارد.

■ خواندن نماز امام زمان

سردار حاج اسماعیل صادقی، شهیدتورجی‌زاده را یک فرمانده چند وجهی، یک معلم اخلاق و هم یک مربی دینی و تربیتی می‌داند. حال و هوای گروهان شهید تورجی‌زاده با بقیه گروهان‌های گردان متفاوت بود. حال معنوی شهید و دعاهایی که می‌خواند در روحیه بچه‌های تحت امرش تأثیر زیادی می‌گذاشت. به اذعان سردار صادقی، شهید بر دل‌ها فرماندهی می‌کرد و به واسطه همین معنویت و اخلاق بود که واقعاً برکت گردان شده بود و شهید خرازی می‌گفت: گردان یا زهرا برکت لشکر است؛ هم به دلیل نام مقدسش و هم به‌خاطر معنویتی که بین بچه‌ها حاکم است که این معنویت بخش اعظمش مربوط به شهید تورجی‌زاده بود. زمانی که به شهید تورجی‌زاده پیشنهاد مسئولیت گروهانی داده شد، ایشان با شرط اینکه سه‌شنبه‌ها تا عصر چهارشنبه با او کاری نداشته باشند، مسئولیت فرماندهی را قبول کرد. بعدها همرزمانش فهمیدند شهید مسیر ۹۰۰ کیلومتری دارخوین تا جمکران را می‌رود و بعد از خواندن نماز امام زمان (عج) دوباره به جبهه برمی‌گردد. یک‌بار برای یکی از همرزمانش تعریف کرده بود که یک‌بار ۱۴ بار ماشین عوض کرده تا به جمکران برسد. بعد هم نماز را می‌خواند و سریع برمی‌گردد.

■ گرفتن حاجت از امام رضا(ع)

شهید تورجی‌زاده در جبهه بارها مجروح شد، به‌گونه‌ای که در میان دوستان به شهید زنده معروف بود و هر بار پیش از بهبودی کامل باز به جبهه عزیمت می‌کرد. دفعه آخری که شهید مرخصی گرفت و به خانه رفت، آخرین روزهای اسفند سال ۶۵ بود. سر و صورتش پانسمان پیچ و دستش هم در گچ بود. این‌بار شدیدتر از قبل مجروح شده بود و حالت‌های عجیب‌تری داشت. تصمیم گرفت با برخی دوستانش به مشهد برود. برادرش علی که همسفر مشهدش شده بود، می‌گوید: «محمدرضا روز اول اصلاً داخل حرم نرفت و دورادور به آقا سلام داد. تا اینکه روز دوم زودتر از بقیه دوستان اذن دخول را خواند و وارد حرم شد. اشک می‌ریخت و با آقا صحبت می‌کرد. به او می‌گویند چرا روز اول داخل حرم نمی‌رفتی؟ پاسخ می‌دهد من تا حاجتم را از امام رضا(ع) نگیرم، داخل نمی‌آیم. البته من اینها را بعد از شهادتش فهمیدم. همان شب اول در مشهد، خواب امام رضا(ع) را دیده بود که به او گفته بودند تو بیا داخل حرم، ما حاجت تو را داده‌ایم. با این خوابی که در مشهد دیده بود، می‌توان گفت که محمدرضا حاجت شهادتش را از امام رضا(ع) گرفت.» سرانجام شهید تورجی‌زاده ۵ اردیبهشت سال ۱۳۶۶ در ارتفاعات شهر بانه در استان کردستان حین فرماندهی گردان یا زهرا(س) در سنگر فرماندهی به شهادت رسید. جراحتی که سبب شهادت وی شد، همچون حضرت زهرا(س) بود: جراحاتی بر پهلو و بازو و ترکش‌هایی مانند تازیانه بر کمر ایشان.

گفت‌وگوی «جوان» با برادر شهید حمید علیزاده از شهدای عملیات الی‌بیت‌المقدس

خرمشهر که آزاد شد پیکر حمید هم به خانه برگشت

■ صغری خیل‌فرهنگ

شهید حمید علیزاده در سال ۱۳۴۰ در اهواز به دنیا آمد و ۲۰ روز قبل از آغاز عملیات الی‌بیت‌المقدس (آزادسازی خرمشهر) در اردیبهشت‌ماه سال ۱۳۶۱ در حالی که مسئولیت شناسایی منطقه عملیاتی را بر عهده داشت، به شهادت رسید. پیکر شهید حمید علیزاده در منطقه‌ای ما بین خاک عراق و ایران ماند تا بعد از پایان عملیات و پیشروی نیروهای خودی به عقب برگردانده شود. برای آشنایی با سیره و مقاطعی از زندگی تا شهادت حمید علیزاده در اولین روز آغاز عملیات الی‌بیت‌المقدس با برادرش مسعود علیزاده به گفت‌وگو نشستیم.

■■■

■ بسیجی معاف از خدمت

ما اهل اهواز هستیم. حمید متولد سال ۱۳۴۰ بود. تحصیلاتش در مقطع دیپلم در رشته بازرگانی بود. زمانی هم که در دبیرستان بود، مرتب با معلم‌هایی که طرفدار رژیم شاه بودند، درگیر می‌شد. کارش پخش اعلامیه در مدرسه بود. من هنوز چند نمونه از آن اعلامیه‌ها را نگه داشتم. چند باری هم ساواکی‌ها به او مظنون شده بودند، اما با وساطت پدرم از دست‌شان رها می‌شد. هر بار بیشتر از دفعه قبل مصمم‌تر در راهی که انتخاب کرده بود، قدم می‌گذاشت. بعد از پیروزی انقلاب فعالیت‌های حمید در مسجد بیشتر هم شد. ایشان با کمیته انقلاب اسلامی و نهادهای مردمی ارتباط داشت. حمید به علت بیماری در زمان کودکی یکی از چشمانش را از دست داد و برای همین از سربازی معاف شد، با این وجود در بسیج فعالیت داشت. کمی بعد وارد کمیته انقلاب شد و در تیم حفاظت فعالیت کرد.

■ رئیس دوچرخه‌سوار

مدتی بعد از حضورش در کمیته، برادرم به ژاندارمری رفت و مسئولیت کلانتری یک حصیرآباد را بر عهده گرفت. ایشان با دوچرخه به محل کارش رفت و آمد می‌کرد. می‌گفتیم تو رئیس کلانتری هستی، باید با ماشین بروی و بیایی، می‌گفت نه بنزین کم است. کمی بعد به طور اقساط به ایشان یک موتور دادند.

■ اتاق دامادی

با آغاز جنگ حمید و برادر دیگرم محمد به جبهه رفتند. وقتی هر دو تصمیم گرفتند اعزام شوند، مادرم گفت هر دوی شما می‌خواهید بروید؟! خب اگر هر دوی شما شهید شدید، چه کنم؟ اما بچه‌ها رضایت مادرمان را جلب کردند و مادر آنها را با رضایت قلبی بدرقه کرد. حمید و محمد قصد تأهل هم داشتند، اما جبهه را مقدم دانستند. خوب به یاد دارم مادرم دو اتاق از اتاق‌های خانه را برای آنها آماده کرده بود و وسایل هر کدام را داخل اتاق‌ها گذاشته بود، اما تقدیر برای حمید طوری دیگر رقم خورد و شهادت نصیب او شد.

■ کمک به فقرا

در مورد ویژگی‌های حمید شاید بهتر این باشد که از دوستان همرزمانش سراغ بگیریم. دوستانش می‌گفتند وقتی در کمیته مرکزی بود، نیمه‌های شب بلند می‌شد و کفش‌های بچه‌ها را واکس می‌زد. حمید به همه احترام می‌گذاشت. اهمیت و توجه زیادی به اعضای خانواده داشت. بسیار مهربان و خوشرو بود. اهل ورزش هم بود. بسیاری از عکس‌های به یادگار مانده از او با لباس‌های ورزشی است. حمید انسان بی‌غل و غشی بود.

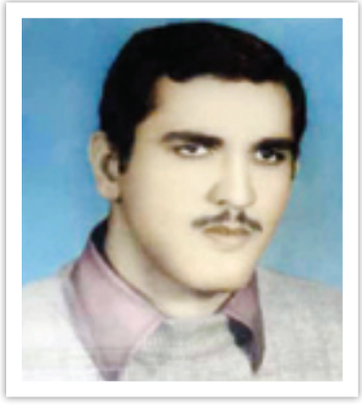

از هر چه داشت به نیازمندان کمک می‌کرد. خانواده ما از سرمایه‌داران اهواز بود، اما حمید اصلاً به تعلقات دنیایی اهمیت نمی‌داد. همه فکر و ذکرش انقلاب بود. آرزویش به ثمر نشستن آرمان‌های امام خمینی (ره) و کمک به مستمندان بود. به امام بسیار علاقه داشت. تمام بیانات و صحبت‌های امام را با گوش جان می‌شنید و به آن عمل می‌کرد. به ما هم توصیه می‌کرد از ایشان و فرامین ایشان پیروی کنیم. اهل نماز اول وقت بود. هر بار که صدای اذان را می‌شنید، مهیای نماز خواندن می‌شد. می‌گفت شاید اجل مهلت ندهد و نمازم بماند.

■ راز قبر خالی

دایی‌ام عبدالرئوف اهوازیان قبل از حمید به شهادت رسید. ایشان در سال ۱۳۶۰ در آبادان شهید شدند. ما همگی برای تشییع و خاکسپاری دایی به قبرستان رفته بودیم. کمی آن طرف‌تر قبری کنده بودند، حمید خوابید داخل قبر و گفت این قبر مال من است! کمی بعد من را به اینجا می‌آورند و دفن می‌کنند. وقتی داخل قبر خوابید، گفت: «چقدر خوب و اندازه، دیگر نیاز نیست این طرف و آن طرفش را بزنید. هر وقت آمدید به دایی سر بزنید و فاتحه‌ای بخوانید، من را هم زیارت می‌کنید!» همه قبرها پر شد، جز همان قبری که حمید داخل آن خوابیده بود.

همان قبری که بعد از عملیات الی‌بیت‌المقدس محل دفن حمید شد. البته قبل از شهادت حمید مادرم خواب دیده بود. برای همین چند روز عجیب در انتظار شنیدن خبری از حمید بود.

■ شناسایی عملیات الی‌بیت‌المقدس

تا اینکه یک روز ظهر در خانه را زدند و خبر شهادت حمید را به پدرم دادند. ابتدا به پدرم تبریک گفتند و بعد هم گفتند که متأسفانه پیکر حمید بین خاک ایران و عراق است و تا پایان عملیات الی‌بیت‌المقدس امکان بازگرداندن پیکرش وجود ندارد. حمید در حالی که مسئولیت شناسایی منطقه عملیاتی الی‌بیت‌المقدس را بر عهده داشت، ۲۰ روز قبل از آغاز عملیات با اصابت ترکش به شهادت رسید و پیکرش در منطقه‌ای مابین خاک خودمان و عراقی‌ها ماند. تا اینکه بعد از اتمام عملیات پیکرش را برایمان آوردند.

■ ترکش و شیشه عطر

ترکش به شیشه عطری که در جیبش بود، اصابت کرد. وقتی بعد از مدت‌ها برای شناسایی پیکرش رفتیم. تمام بدنش بوی عطر می‌داد. حمید در بخشی از وصیتنامه‌اش از مادر و پدرم خواسته بود در شهادتش گریه نکنند و صبور باشند. با اینکه به نماز و روزه‌اش اهمیت زیادی می‌داد، اما ۵۰۰ تومان در وصیتنامه‌اش گذاشته بود که برای نماز روزه‌های قضایش مصرف شود. امروز که به کشور و انقلاب‌مان نگاه می‌کنیم و این امنیت و آرامش را می‌بینیم، باید به خودمان نهیب بزنیم که همه اینها به خاطر خون شهداست که اینچنین به ثمر نشسته است. ان‌شاءالله بتوانیم ادامه‌دهنده راهشان باشیم.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۱۶۸

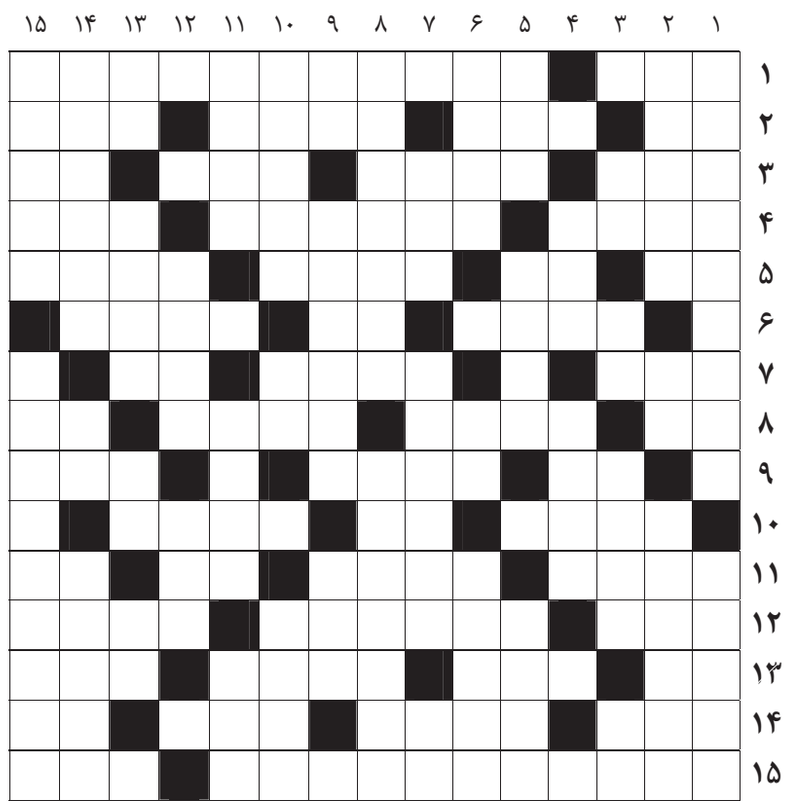

از راست به چپ

■ ۱- شب تجلی میعاد انسان با خداوند - شهادت حیدر کرار و مظهر عدالت بر عموم شیعیان تسلیت باد ■ ۲- درخت انگور - حضرت علی(ع) آن را بزرگ‌ترین گناه می‌داند - آوردگاه محل شهادت حمزه‌سیدالشهدا ■ ۳- ابوالبشر - وطن - کشور مظلوم شبه‌جزیره عربستان - حرف فاصله ■ ۴- ماهر - رفت‌وآمد - غذایی که از کودکی می‌خوریم ■ ۵- عضو چهره - علامت مفعول - مسجدی در کوفه - خانه با عرصه مشجر ■ ۶- مسیر پاک شده در میدان مین - تکرار حرف آخر - راه‌راه ■ ۷- بجاآوردن فریضه دینی - آراستگی صفات - انتها ■ ۸- رطوبت - از بزرگ‌ترین سریه‌های تاریخ صدر اسلام - سیاه - بالابر ماشین ■ ۹- نتی در موسیقی - درخت سدر - پرچم ■ ۱۰- زمان ازل - فرمانده بدن - خطی که با آن امام علی قرآن را نوشت ■ ۱۱- انس - پیشه‌ور - رود آرام - کلمه شگفتی ■ ۱۲- دام - پیستون در داخل آن حرکت می‌کند - سیاه و سفید ■ ۱۳- برگ برنده - نوعی پخت برنج - با شکوه - بزرگ‌ترین تفریح ■ ۱۴- شهر نیروگاهی مازندران - خواب خوش - میلیون در صنعت برق - حرف ندا ■ ۱۵- با همه توان و امکانات - پایتخت کشور فلاسفه

از بالا به پایین

■ ۱- پاسگاه قدیم - بیگانگان ■ ۲- نام قدیم زاهدان - نفس - سرزمین اسکیموها ■ ۳- تلخ - بنده و شما - نوعی چاشنی - از حروف انگلیسی ■ ۴- زره - بهترین جایگزین برای کسانی که به مصرف شیر حساسیت دارند ■ ۵- کنایه از شجاع - شرف و ناموس - بزرگ ■ ۶- زیبا - حمله نظامی - تیم فوتبالی درایتالیا ■ ۷- رود مرزی - سالخورده - سلطه و نفوذ ■ ۸- پیامبر بت‌شکن - شهری در استان فارس ■ ۹- آوای رزمی کار - سرپرست جامعه اسلامی - در جواب فن می‌زنند ■ ۱۰ این سوره در حجه الوداع و بین مکه و مدینه نازل شده است - کرگدن ■ ۱۱- سوغات یزد - مسجد تاریخی تبریز - همراه آفتابه، هفت دست ■ ۱۲- مشقت - نیستی ■ ۱۳- نه ته پیاز نه سرپیاز - پلیس عربی - شلوار جین - مدافع فوتبال ■ ۱۴- شرط اول رانندگی - اتمسفر - اولین مدافع آن حضرت زهرا بودند ■ ۱۵- پدرش بسوزد - خواندن آن در این ماه ثواب یک ختم قرآن را دارد

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

	۱	۳						
							۹	۴
			۷		۶			
۲			۸		۵			
۹							۱	۷
۴				۲	۹			۵
						۸		۲
۷	۴					۶		
			۶	۵	۲			

۱	۸	۶	۴	۹	۵	۶	۷	۳
۶	۹	۵	۱	۷	۳	۴	۴	۸
۳	۳	۷	۸	۴	۶	۹	۵	۱
۹	۷	۳	۶	۳	۱	۵	۸	۴
۸	۱	۳	۳	۵	۴	۷	۹	۶
۵	۴	۶	۹	۸	۷	۱	۳	۳
۳	۳	۹	۵	۱	۸	۴	۶	۷
۴	۶	۱	۷	۳	۹	۸	۴	۵
۷	۵	۸	۴	۶	۴	۳	۱	۹

جدول کلمات متقاطع
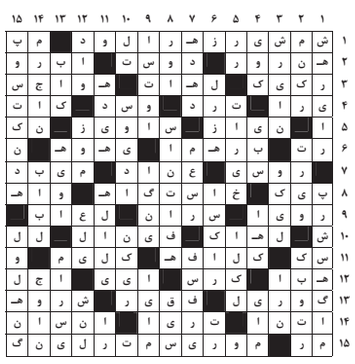
پاسخ جدول شماره ۶۱۶۷